عدالت شرط ولايت

 آيت الله مؤمن

شرط ششم: ولي امر بايد عادل باشد

عدالت يعني اين‌كه انسان مرتكب گناه كبيره نشده و بر صغيره نيز اصرار نداشته باشد.

فقها نيز در بحث از امام جماعت و شاهد و ... ‌ـ كه در آنان عدالت را لازم دانستهاند ـ عدالت را همانند بال تفسير كردهاند و يادآور شدهاند كه شارع مقدس حسن ظاهر ـ به اين صورت كه كسي كه مدتي با او زندگي كرده است، از او نه گناه كبيرهاي ديده و نه اصرار بر صغيره‌ ـ را نشانه آن قرار داده است. البته در اين نوشتار، مجال پرداختن به اين موضوع نيست.

نكته

وظايف و تكاليف بي‌شماري بر ولي‌ِّ امر واجب است كه مقتضاي ولايت امري ايشان است؛ بنابراين ولي امر همانند هر انساني مكلّف به انجام واجبات و ترك محرّمات بوده و علاوه بر آنها، تكاليف ديگري نيز دارد كه به سبب وليّ امر بودن، مكلّف به انجام آنهاست؛ همانند:

واجب است مردم را به جهاد ابتدايي و دفاعي امر كند

قاضياني كه شرايط حل درگيري و نزاعها و اجراي حدود و تعزيرات را دارند، نصب نمايد.

اموال را در امور لازم و در جاي خود صرف نمايد و...

بنابراين تحقق عدالت در وليّ امر اين است كه گناه كبيرهاي ـ كه ممكن است از عموم مردم سر زند ـ مرتكب نشده و در جهت وظايف ولايت امري خود ـ كه به وليّ امر اختصاص دارد ـ مرتكب هيچ معصيت كبيرهاي نشود.

ادله شرط عدالت براي وليّ امر

1 ـ حكم عقل

اگر عقلاي عالم، امري را به كسي واگذار كنند، در مورد آن شخص شرط ميكنند كه بايد امانتدار و قابل اعتماد باشد؛ زيرا اگر چنين نباشد، احتمال خيانت در اصل كار و يا چگونگي آن ميباشد. حال بديهي است كه اداره امور ملت از مهمترين كارها است؛ بنابراين به طريق اولي و به حكم عقل و فطرت، والي و حاكم مسلمين بايد امين و قابل اعتماد باشد.1

گفتني است اعتبار عدالت ـ به معناي امانتداري و قابل اعتماد بودن ـ كه در كلام صاحب دروس آمده ـ نسبت به تكاليفي است كه به سبب پيشوا و رهبر بودنش متوجه او است؛ ولي چنانچه كسي در تكاليف فردي خود فاسق باشد، ولي در امور مربوط به امر ولايت امين باشد، سخن صاحب دروس ـ در مورد امانتداري ـ اقتضاي آن‌را ندارد و نبايد به آن اعتماد كرد. بنابراين استدلال از اين جهت مشكل دارد.

2 آيات

1 ـ (و اذ ابتلي ابراهيم ربّه بكلماتٍ فاتمّهنّ فال اني جاعلك للنَاس اماماً قال و من ذريّتي قال لا ينال عهدي الظالمين(2

و چون ابراهيم را پروردگارش با كلماتي آزمود و او همه را به اتمام رساند، خداوند [به او] فرمود: من تو را امام و پيشواي مردم قرار دادم. [ابراهيم] پرسيد [آيا] از دودمانم [هم]؟ خداوند فرمود: عهد و پيمان من به ظالمان و ستمكاران نميرسد.))

استدلال

خداوند تبارك و تعالي به حضرت ابراهيم(ع) مقام امامت را عطا فرمود و امامت مساوي با ولايت امري بر مردم است و حضرت ابراهيم(ع) از خداوند تقاضا كرد كه اين مقام را به دودمانش نيز عنايت فرمايد؛ ولي خداوند پاسخ فرمود كه پيمان من (امامت) به ظالمين نميرسد و ظلم همان عصيان است؛ بنابراين آيه شريفه گناه و معصيت را مانع از رسيدن به مقام امامت و ولايت قرار داده است (همين مطلوب ماست).

براي اين استدلال، دانستن دو امر ضروري است:

يك ـ امامت مساوي با ولايت امري است.

دو ـ ظلم به معني عصيان است.

اشكال

امامت مساوي با ولايت نيست؛ زيرا امامت تنها بر مواردي مثل مرجعيت براي بيان احكام الهي و امام جماعت شدن و ... صدق ميكند و ضرورتي ندارد كه مراد از امامت مرجعيت در اداره امور مردم باشد و با وجود اين دو احتمال، استدلال باطل ميشود.

پاسخ

أمّ ـ ريشه لفظ امام ـ به معناي قصد مستقيم3 (توجه به سوي مقصود) است. بنابراين امام ـ بر وزن فِعال ـ به معناي مفعول يعني مقصود است. راغب ميگويد: ((امام كسي است (كه به او اقتدا ميشود) چه انسان باشد كه به قول و فعلش اقتدا شود و يا كتاب يا غيره باشد و چه حق باشد يا باطل؛ و جمع امام ائمه است.))

اين واژه در قرآن كريم در مورد هر كسي كه ولايت دارد (حق باشد يا باطل) استفاده شده است. خداوند تبارك و تعالي در مورد مشركين مكه كه عهدشان را با مسلمانان شكستند ميفرمايد:

(و ان نكثوا ايمانهم من بعد عهدهم و طعنوا في دينكم فقاتلوا ائمة الكفر، انهم لا ايمان لهم لعلهم ينتهون(4

و اگر سوگندهاي خود را پس از عهد و پيمانشان شكستند و به شما در دينتان طعنه زدند، پس با امامان و پيشوايان كفر بجنگيد، زيرا آنان عهد و پيماني ندارند شايد كه [از پيمان‌شكني] باز ايستند))

امام بر مشركين و فاسدان طلاق شده است و روشن است كه آنان اولياي امر براي كفر همه كافران نبودهاند.

(يوم ندعوا كل اناس بامامهم افمن اوتي كتابه بيمينه فاولئك يقرؤون كتابهم و لا يظلمون فتيلا و من كان في هذه عمي فهو في الآخره اعمي و اضل سبيلا(

[به ياد آور] روزي را كه هر گروهي را با پيشوايانشان فرا ميخوانيم؛ بنابراين هر كس را كه كارنامهاش به دست راستش دهند، آنان كارنامه خود را ميخوانند و حتي به اندازه نخ خرمايي به آنها ظلم نميشود و هر كس كه در اين دنيا نابينا باشد، در آخرت كور [دل] و گمراهتر خواهد بود (72)

در سوره قصص، در مورد فرعون و سپاهيانش آمده است:

(واستكبروا هو و جنوده في الارض بغير الحق و ظنوا انهم الينا لا يرجعون فاخذناه و جنوده فنبذناهم في اليم فانظر كيف كان عاقبة الظالمين و جعلناهم ائمة يدعون الي النار و يوم القيامة لاينصرون(5

و او سپاهيانش بناحق در آن سرزمين سركشي كردند و گمان كردند كه به سوي ما باز گردانده نميشوند(39) تا اينكه او و سپاهيانش را فرو گرفتيم و آنها را در دريا افكنديم؛ پس بنگر كه فرجام كار ظالمان چگونه است(40) و آنان را پيشواياني كه به سوي آتش مي‌خوانند گردانيم و روز قيامت رستگار نخواهند شد(41)

در آيه 72 و 71 سوره اسراء، امام هم بر باطل و حق اطلاق شده است؛ ولي آيات قصص تنها شامل امامان باطل شده است و ميتوان فرعون را ولي امر فاسقان شمار آورد، اما به سربازانش نميتوان چنين حكم كرد. در سوره انبياء:

(و نجيناه و لوطا الي الارض التي باركنا فيها للعالمين و وهبنا له اسحاق و يعقوب نافلةً و كلا جعلنا صالحين. و جعلناهم ائمه يهدون بامرنا و اوحينا اليهم فعل الخيرات و اقام الصلاة و ايتاء الزكاة و كانوا لنا عابدين(6

و او و لوط را [براي رفتن] به سوي آن سرزميني كه براي جهانيان در آن بركت نهاده بوديم رهانيديم(71) و اسحاق و يعقوب را [به عنوان نعمتي] افزون به او بخشيديم و همه را از شايستگان قرار داديم(72) و آنان را پيشواياني قرار داديم كه به فرمان ما هدايت ميكردند و به ايشان انجام دادن كارهاي نيك و بپا داشتن نماز و دادن زكات را وحي كرديم و آنان پرستنده ما بودند(73)

امامت بر اين چهار پيامبر اطلاق شده است؛ هرچند امام بودن همه آنها معلوم نيست و تنها ابراهيم ـ بنابر اخبار ـ امام لوط بوده است.

خداوند تبارك و تعالي در آيات آخر سوره فرقان، ويژگيهاي بندگانش را بيان مي‌فرمايد:

(و الذين يقولون ربنا هب لنا من ازواجنا و ذرياتنا قرة اعين واجعلنا للمتقين اماما(7

و كساني هستند كه ميگويند پروردگارا، به ما از همسران و فرزندانمان آن ده كه مايه روشني چشمان [ما] باشد و ما را پيشواي پرهيزكاران قرار ده(74)

اين بندگان ـ با ويژگيهاي عالي ـ از خداوند ميخواهند كه آنان را امام متقين قرار دهد و البته صاحب تفسير البرهان رواياتي آورده است كه مراد از آن عباد، امامان اهل بيت بوده و مراد از امام در اين آيه حضرت علي(ع) است و چنين به نظر مي رسد اين امام بزرگوار از مصداقهاي آشكار و روشن امامت است.

در هر حال، امكان دارد امام ـ در آية فوق ـ مساوي با ولايت امر باشد.

بنابراين با توجه به آيات بالا، اين اشكال باقي است كه چه بسا امام بر كسي اطلاق شود كه ولايتي ندارد.

پاسخ: آيات نميتوانند قرينه باشند بر اينكه امكان ندارد كه امامت بر ولي امر مردم اطلاق شود؛ مانند ابراهيم و فرعون. اما براي اراده اين معنا از آيه، از قرينههاي زير استفاده ميشود:

الف الكيني با سند صحيح از هشام بن سالم نقل مي كند كه ابو عبدا...(ع) فرمودند: ((پيامبران و رسولان چهار طبقه هستند 1. پيامبري كه تنها پيغمبر خودش است و پيامبري او شامل ديگري نميشود 2. پيامبري كه در خواب ميبيند و آواز هاتفي را ميشنود ولي او را در بيداري نميبيند و براي هيچ‌كس برانگيخته نميشود و خود او امام و پيشوايي دارد همانند ابراهيم كه امام لوط بود 3. پيامبري كه در خواب ميبيند و صدايش را ميشنود و فرشته را ميبيند و براي گروه كم يا زيادي برانگيخته ميشود مثل حضرت يونس كه خداوند فرمود:

(و ارسلناه الي مأة الف او يزيدون؛ و او را به سوي 100 هزار نفر يا بيشتر فرستاديم(

آن بيشتر، 30 هزار نفر بودهاند و خود حضرت يونس نيز امامي داشت.

4 ـ پيامبري كه در خواب ميبيند و صدا را ميشنود و در بيداري ميبيند و خود او امام است؛ مثل پيامبران اولوالعزم.

و ابراهيم مدتي پيامبر بود، ولي امام نبود. تا اينكه خداوند فرمود ((من تو را امام مردم قرار دادم، حضرت ابراهيم عرض كرد آيا از فرزندان من هم امام است

خداوند فرمود: عهد و پيمان من به ستمكاران نميرسد

كسي كه غير خدا بتي را پرستيده، امام نميگردد.8

قرينه اين صحيحه چنين توجيه شده است كه قول امام(ع) در ذيل آيه شريفه ((من عبد صنما او وثنا لايكون اماما)) ظهور دارد در اينكه امامت عمر و ابوبكر باطل است؛ چرا كه اين دو زماني بت پرست بودهاند؛ بنابراين براي امامت صلاحيت نداشتند و البته امامت آنها تنها در قالب ولايت امري مردم بوده است. پس اين صحيحه گواه است بر اينكه امام با ولي امر است و اين ادعا كه لفظ امام در آن معنا دارد، ادعا در اين آيه بعيدي نيست مترادف و از آن برميآيد كه عرف، اين معنا را از اين آيه ميفهمد. تعبدا واجب نيست. شيخ مفيد اين صحيحه را در كتاب اختصاص، باسند صحيح از كليني نقل كرده و در ذيل آيه آمده است ((من عبد صنما او وثنا او مثالاً لا يكون اماما))9. و چنانچه مشاهده ميشود، در دلالت اين روايت عين روايت كافي است.

ب) در صحيحه عيسي:

ابو عبدالله در شمارش پايهها و اركان اسلام فرمود:

((و آن ولايتي را كه خداوند به آن امر كرد، ولايت آل محمد(ص) است. رسول اكرم(ص) فرمود: هر كس بميرد و امام خود را نشناسد، بر مرگ جاهليت مرده است))10

استدلال به رسول خدا (لان ولايتهم من دعائم الدين) در صورتي تمام است كه در آن زمان، عرفاً امامت مساوي با ولايت امري بوده باشد؛ زيرا در روايت، امامت ذكر شده است نه ولايت و خلاف ظاهر است كه استدلال را بر تعبد حمل كنيم. به‌ هر حال، شكي نيست كه امامت ـ در آيه ـ مساوي با ولي امر است. دليل بر اينكه هر كس عصيان خدا كند ظالم است:

(الطلاق مرتان فامساك بمعروف او تسريح باحسان و لا يحل لكم ان تاخذوهما اتيتموهن شيئا الا ان يخافا الا يقيما حدود الله فان خفتم الا يقيما حدود الله فلا جناح عليهما فيما افتدت به تلك حدود الله فلا تعتدوها و من يعتد حدود الله فاولئك هم الظالمون(.11

طلاق (رجعي) دوبار است، پس از آن يا (بايد زن را) به خوبي نگاه داشت و يا به شايستگي آزاد كرد. و براي شما روا نيست كه از آنچه به آنان دادهايد، چيزي بازستانيد، مگر آنكه (طرفين) در به پا داشتن حدود خدا بيمناك باشند. پس اگر بيم داريد كه آن دو حدود خدا را برپاي نميدارند، در آنچه كه زن براي آزاد كردن خود فديه دهد، گناهي بر ايشان نيست. اين است حدود (احكامي) الهي؛ پس از آن تجاوز نكنيد و كساني كه از حدود خدا تجاوز كنند، آنان همان ستمكارانند.

دلالت

حكمي كه در آيه شريفه آمده، اين است كه: در دو مرتبه طلاق (طلاق اولي رجعي و دومي) طلاق‌دهنده پس از طلاق مي‌تواند همسر مطلقهاش را نگه دارد و يا با شايستگي و وجه شرعي از او جدا شود و حلال نيست كه از مهريه زن طلاق داده شده چيزي بگيرد، مگر اينكه فديه را ـ با شرحي كه در آيه آمده ـ بگيرد. سپس خداوند ميفرمايد: ((تلك حدود الله فلا تعتدوها)). ممكن است ((تلك)) به احكام ذكرشده اشاره داشته باشد يا به احكام ديگري كه در آيات قبل آمده است نيز اشاره داشته باشد. بهر حال، دليل بر اينكه به احكام ذكر شده حدود اطلاق مي‌شود، آن است كه هر حرامي با ايجاب حدي، مكلف را ملزم مي‌كند كه از حد آن تجاوز نكرده و مرتكب حرام و ترك واجب نشود و خداوند بر اين تصريح دارد كه ((و من يتعد حدود الله فاولئك هم الظالمون)) و روشن است كه هر كسي كه از جانب خدا آمده است حرامي مرتكب شود و واجبي را ترك كند ظالم است و در عموم ظالم در آيه (لا ينال عهدي الظالمين) داخل ميشود.

بنابراين با توجه به معناي آيه، آن دو مسألهاي كه استدلال به آيه بر آنها متوقف است حاصل است و درنتيجه، استدلال به آن درست و تمام است.

2ـ (و لاتركنوا الي الذين ظلموا فتمسكم النار و ما لكم من دونه من اولياء ثم لا تنصرون( (هود / 113)

و به كساني كه ستم كردهاند متمايل نشويد كه آتش [دوزخ] به شما ميرسد و در برابر خدا براي شما دوستاني نخواهد بود و سرانجام ياري نخواهيد شد

علامه حلي در تذكره به اين آيه استدلال كرده است و جمله اول آيه محل استدلال است كه قرآن از اعتماد كردن و متمايل شدن به ظالمان نهي كرده است و تصريح دارد بر اين‌كه تمايل به ظالمان سبب داخل شدن در جهنم ميشود. و گناه بزرگي است و ركون به چيزي عبارت است از آن‌كه آن چيز را قابل اعتماد دانسته و به او متمايل شوند. بنابراين اگر كسي ولي امر مردم ميشود، بايستي تمامي امور و كارهاي مهمي به او واگذار شده و مورد اعتماد قرار گيرد و مراد، آن اموري است كه ولايت امام مستلزم آن است كه در آن موارد، از او اطاعت شود و امر همه آنها در اختيار آن ولي است. بنابراين همه مردم به او و اختياراتش در امور اعتماد دارند و ترديدي نيست كه ولايت امري مستلزم اعتماد و ركون به اوست. از سوي ديگر، در ذيل آيه اول، اشاره شد كه هركس فاسق باشد ـ با توجه به اين كه او از حدود و احكام خدا تجاوز كرده است ـ ظالم است و در عموم ((الذين ظلموا)) داخل ميشود. بنابر اين ولايت چنين شخصي ركون به ظالمين بوده و از آن نهي شده و به حكم آية شريفه، گناه بزرگي است؛ بنابراين دلالت اين آيه بر مطلوب تام و تمام است...

گواه ديگر بر اينكه پذيرفتن ولايت امري فاسق در آيه داخل شده و حرام است، روايتي است كه مرحوم كليني از حضرت اباعبدالله در ذيل اين آيه ((ولا تركنوا الي الذين ظلموا فتمكر النار)) روايت كرده است.

امام فرمود: ((او كسي است كه پيش سلطاني ميآيد و دوست دارد آن سلطان زنده بماند تا اينكه دستش را در كيسهاش كرده و به او چيزي عطا كند))12

اين روايت دوست داشتن زنده ماندن سلطان غير اهل به همين اندازه كم را هم مصداق ركون به سلطان دانسته است و همچنين روايت اشاره دارد به اين كه تمايل و تكيه بر او براي انجام امور نيز از مصاديق ركون الي الظالم بوده است. البته گفتني است اين روايت مرفوعه بوده و ضعيف است.

3 ـ خداوند خطاب به پيامبر مي فرمايد: (انا نحن نزلنا عليك القرآن تنزيلا. فاصبر لحكم ربك و لا تطع منهم آثما او كفورا(. (انسان / 24-23)

در حقيقت، ما قرآن را برتو به تدريج فرو فرستاديم(23) پس در برابر فرمان پروردگارت شكيبايي كن و از آن گناهكار ناسپاس را فرمان مبر(24)

قسمت آخر آيه 24 محل استدلال است. خداوند به پيامبر اكرم(ص) از اطاعت كردن گناهكاران نهي ميكند و نهي دليل بر حرمت است و آثم كسي است كه گناه ميكند و البته راغب اصفهاني در مفردات آثم را براي افعالي كه موجب كند شدن و به تأخير افتادن ثواب ميشوند. از اين رو توهم شده است كه اثم اختصاص به محرمات ندارد. در واقع، اثم محرمات را نيز در برميگيرد و موجب عقاب هم ميشود و ايجاب عقاب مرحلهاي بالاتر از به تأخير انداختن ثواب است. همچنين آيه ذيل نيز بر مطلب اشاره دارد:

(قل انما حرم ربي الفواحش ما ظهر منها و ما بطن و الاثم و البغي بغير الحق و ان تشركوا بالله ما لم ينزل به سلطانا و ان تقولوا علي الله ما لا تعلمون(

(اعراف / 33)

بگو پروردگار ما فقط زشتكاريها را ـ چه آشكار [باشد] و چه پنهان ـ و گناه و ستم ناحق را حرام گردانيده است و [نيز] اينكه چيزي را شريك خدا سازيد كه دليل بر [حقانيت] آن نازل نكرده، و اينكه چيزي را كه نميدانيد.

اين آيه دلالت ميكند بر اينكه اثم از مواردي است كه خداوند آن‌را حرام كرده است. بنابراين آثم كسي است كه مرتكب گناه شده و حرام است از آن شخص اطاعت شود.

اشكال: اين آيه به حرام اختصاص دارد و دلالت ندارد بر اينكه ترك واجب گناه است. پاسخ اول: اولاً لازم است كه آيه را به هر آنچه كه مخالف تكليف است، عموميت دهيم.

ثانياً: كليني با سند خود از علي بن يقطين روايت ميكند كه مهدي از ابالحسن(ع) درباره خمر پرسيد كه آيا آن در كتاب خداوند حرام شده است؟ زيرا مردم نهي از آن را ميدانند ولي حرمتش را نميدانند.

ابوالحسن(ع) فرمود: بلكه در كتاب خدا حرام ميباشد؟

به امام عرض كرد: اي ابالحسن در كجاي قرآن حرام شمرده شده است

امام فرمود:

((قل انما حرم ربي الفواحش ما ظهر منها و ما بطن والاثم و البغي بغير الحق)) اما قول خداوند كه فرمود ((و ما ظهر منها)) يعني زناي آشكار و برافراشتن پرچم و نشانههايي را كه فاجران به‌خاطر فحشا و منكرات در جاهليت نصب ميكردند. و اما قول خداوند كه فرمود ((و ما بطن)) يعني آنچه را كه پدران نكاح كرده بودند؛ [زيرا قبل از بعثت پيامبر اكرم(ص) اگر مردي همسري داشت و آن مرد فوت ميكرد پسرش پس از مرگ پدر، او را به همسري خود در ميآورد.] بنابراين خداوند آنها را حرام كرد و اما ((اثم)) همان خمر و شراب است و خداوند در جايي ديگر فرمود ((يسألونك عن الخمر و المسير قل فيهما اثم كبير و منافع للناس))13 [از تو درباره خمر و قمار ميپرسند؛ بگو در آنها گناه بزرگي است و سودهايي براي مردم] بنابراين، مراد از اثم در قرآن، خمر و مسير است و اثم آن دو از نفعشان بيشتر است، چنانچه خداوند فرمود)).14

اين روايت نيز تصريح دارد براينكه آيه بر حرمت اثم دلالت دارد ـ همين هم مطلوب است ـ و دليل اينكه اثم تنها بر خمر و قمار منطبق شده، آن است كه آيات ديگري از قرآن به اين انطباق اشاره دارند و اين مسأله منافاتي ندارند با اينكه شامل هر گناهي بشود كه مبغوض خداست. بنابراين با توجه به مفاد آيه، اثم مطلقاً حرام است. و آثم كسي است كه مرتكب حرام شده و ترك‌كننده واجب است و خداوند نهي مي‌كند كه از او اطاعت شود و چون كه نهي از اطاعت آن شخص ـ در آيه ـ به سبب گناه‌كاري و آثم بودن اوست، حرمت اطاعت از او به نبي(ص) اختصاص ندارد؛ بلكه گناه‌كار صلاحيت فرمان‌بردار شدن را ندارد و اطاعت از چنين شخصي نيز حرام است. از آنجا كه ولايت امري مستلزم وجوب اطاعت است، بنابراين شخص گناه‌كار صلاحيت ندارد كه ولي امر امت باشد.

4 ـ (و لاتطع من اغفلنا قلبه عن ذكرنا و اتبع هواه و كان امره فرطا(15

و از آن كسي كه قلبش را از ياد خود غافل كردهايم و از هوس خود پيروي كرده و [اساس] كارش بر زياده‌روي است اطاعت نكن.

دلالت: خداوند تبارك و تعالي پيامبرش را نهي كرد كه فرمان‌بري كند از كسي كه خداوند قلبش را از ذكر خود (خدا) غافل كرد و از هواي نفسش پيروي ميكند و اين نهي شامل هر كسي ميشود كه از فرمان خدا سرپيچي كند.

اگر خداوند در قلب بنده حاضر بوده و بنده به جلال و جمال حضرت حق توجه داشته باشد، آن عبد گناه نميكند و در واقع، گناه و معصيت حاصل غفلت قلب از خداست و اين غفلت در تك تك گناهان متحقق است. ولي اگر انسان بر انجام گناه استمرار داشته باشد، غفلت او نيز استمرار دارد و الا اگر كسي تنها در يك يا دو مورد گناه كند، اين غفلت در زمان ارتكاب گناه است كه موجب شده گناه شود.

بنابراين آيه شامل هر گناه‌كاري ميشود و بر حرمت اطاعت كردن از گناه‌كار دلالت دارد و گفته شد اختصاص خطاب به پيامبر اكرم(ص) موجب نميشود حكم حرمت نيز به پيامبر اختصاص داشته باشد؛ بلكه حرام بودن اطاعت به اين سبب است كه آن شخص گناه‌كار، از هواي نفسش تبعيت كرده است. بنابراين چون كه (اين علت) در موارد و افراد ديگري نيز وجود دارد، اطاعت كردن از آن اشخاص نيز حرام است و همچنان‌كه بيان شد، اين نيز به اعتبار عدالت در ولي امر تأويل ميشود.

5 ـ (انّ الله لعن الكافرين و اعد لهم سعيرا. خالدين فيها ابدا لا يجدون وليا و لا نصيرا. يوم تقلب وجوههم في النار يقولون ياليتنا اطعنا الله و اطعنا الرسول. قالوا ربنا انا اطعنا سادتنا و كبراءنا فاضلنا السبيلا ربنا آتهم ضعفين من العذاب و العنهم لعنا كبيرا( (احزاب / 68-64)

خداوند كافران را لعنت كرد و براي آنان آتش فروزاني آماده كرده است. (64) جاودانه در آن ميمانند؛ نه ياري مييابند و نه ياوري (65) روزي كه چهرههايشان را در آتش زير و رو ميكنند ميگويند ((اي كاش ما خدا را فرمان ميبرديم و پيامبر را اطاعت ميكرديم(66) و ميگويند پروردگارا، ما رؤسا و بزرگ‌تران خود را اطاعت كرديم و ما را از راه به در كردند.(67)

آيه 67 و 68 محل استدلال مي‌باشند كه در اين دو آيه، كافراني كه در جهنم جاويدان هستند از خداوند ميخواهند كه بزرگان و رؤساي آنان را عذاب نمايد؛ زيرا بزرگانشان، آنان را گمراه كردهاند و مردم از آنها اطاعت كرده و گمراه گشتهاند.

ترديدي نيست كه از اين دو آيه استفاده ميشودكه عمل فعل آن بزرگان و رؤسا و همچنين اطاعت مردم از آنها مبغوض خداست و لازمه‌اش اين است كه اگر رئيس قوم، مردم را به گناه و معصيت امر كرد، فعل حرامي مرتكب شده و اطاعت از او نيز حرام است. بنابراين اطاعت كردن از ولي امري كه گنه‌كار بوده و انسانها را به گناه فرا ميخواند حرام است. البته گفتني است اين دو آيه دلالت دارند بر اينكه در ولي امر شرط است كسي را به گناه فرا نخواند؛ ولي مدعاي ما گستردهتر است. مطلوب ما اين است كه بايد ولي امر عادل باشد، به اين معنا كه مرتكب هيچ گناهي نشود. بنابراين اگر كسي بين خود و خدا، نسبت به تكاليف شخصي خود و يا از جهت ولي امر بودن مرتكب گناهي بشود، ولي مردم را به گناه فرا نخواند، شامل چنين شخصي نميشود. بنابراين دلالت اين آيات بر مطلوب تمام نيست.

6 ـ (ولا تطيعوا امر المسرفين. الذين يفسدون في الارض و لا يصلحون(16(شعرا / 152 و 151)

و فرمان افراط‌گران را پيروي نكنيد (151) كساني كه در زمين فساد ميكنند و اصلاح نميكنند(152).

استدلال: اين دو آيه به نقل از قول صالح(ع) هستند و مفاد آنها مورد پذيرش خداوند است. چنين افرادي مبغوض اسلام هستند و در آيه، بندگان از اطاعت كساني كه در زمين فساد كرده و اصلاح نميكنند نهي شدهاند كه اين معنا مترادف فاسق و عاصي بودن است. بر اساس اين دو آيه شريفه، اطاعت از فاسقان جايز نيست و اگر ولي امر فاسق باشد اطاعتش جايز نيست و چنانچه گذشت، اين عبارت تعبير ديگري از اعتبار عدالت براي ولي امر است. البته استدلال به اين آيه ضعيف است؛ زيرا آيه از اطاعت از مفسدين نهي كرده است؛ ولي چنانچه ولي فاسق باشد، اما در امر امت اصلاح كرده و آنها را به اطاعت از خداوند دعوت كند و در مقام ولايت امري همانند يك شخص عادل عمل كند، اين آيه شريفه ولايت امري او را منع نميكند و حتي شامل فاسقاني كه در زمين فساد نميكنند نيز ميشود. بنابراين آيات بالا نيز تمام مطلوب ما را ثابت نميكنند.

وجه سوم: اعتبار عدالت در ولي امر در روايات

1. صحيفه محمد بن مسلم قال:

امام باقر ميفرمايد: از امام جعفر (ع) شنيدم كه فرمود: هر كس دينداري خدا كند به وسيله عبادتي خود را به زحمت بيندازد، ولي از جانب خداوند براي خود امامي نداشته باشد، سعي و تلاش او قابل پذيرش نيست و گمراه و سرگردان است و خداوند اعمال او را ناپسند ميداند و او همانند گوسفندي است كه چوپان و گله خود را گم كند و تمام روز را با تلاشي به رفت و آمد بپردازد و هنگامي كه شب شود، گلهاي را كه از آن چوپان خودش نيست ميبيند و به سوي آن ميرود و فريب ميخورد و در خوابگاه آنها ميخوابد و هنگامي‌كه چوپان گله خود را حركت ميدهد و آن چوپان و گله را ناشناس ميبيند، باز هم با عجله به دنبال چوپان و گله خود ميرود. گوسفنداني را با چوپانشان ميبيند به سوي آن ميرود و فريب ميخورد. چوپان نيز بر او فرياد ميزند كه بيا و به چوپان و گله خود بپيوند كه تو از چوپان و گله خودت گم شدهاي و سرگردان هستي و آن گوسفند هراسان و سرگردان و تنها به اين طرف و آن طرف ميرود و چوپاني هم ندارد كه او را به چراگاهش راهنمايي كند يا به منزلش برساند.

در همين هنگام، گرگ گم‌شدن گوسفند را مغتنم ميشمارد و او را ميخورد. اين‌گونه است حال كسي كه از جمله اين ملت باشد و امامي آشكار و عادل از طرف خداوند نداشته باشد. او گمشده و گمراه است و اگر بر اين حال بميرد، با كفر و نفاق مرده است.

اي مجد، بدان كه: پيشوايان ستمگري و پيروانشان از دين خدا بركنارند. خودشان گمراه بوده و مردم را گمراه ميكنند. اما كارهايي كه انجام ميدهند، مثل خاكستري است كه تندبادي در روز طوفاني به او ميزند. چيزي از آنچه كسب كردهاند، به دستشان نميرسد. اين است آن گمراهي دور.17

امام در ابتداي حديث، ضرورت وجود امام را بيان ميكند براي هر شخصي تا اينكه گمراه نشده و مورد غصب خداوند قرار نگيريد. به اين صورت كه هر كس امامي از جانب خداوند نداشته باشد، گرگ (شيطان لعين) او را ميدرد و شكار ميكند و چنين شخصي گمراه و سرگردان شده و بر مرگ كفر و نفاق ميميرد. براساس اين توصيف امام ـ كه واجب است اخذ شود ـ به عادل بودن، دليل واضحي است بر اينكه عدالت در امام شرط است و بنابراين خداوند امامان جور را امام مسلمانان قرار نداده است؛ زيرا آنها عادل نبوده و ظالم و جائر هستند؛ چراكه مقام امامت را كه از آن آنها نيست ـ غصب كردهاند و به تكاليف شخصي اسلامي و تكاليف ولايت امري عمل نكردهاند. بنابراين تصريح به عادل بودن امام دليل روشني است بر اينكه غيرعادل امام جور است و گمراه و گمراه‌كننده خواهد بود.

2 ـ حبيب سجستاني از اباجعفر(ع) نقل ميكند كه:

امام فرمود: خداوند فرموده است: هر آينه عذاب ميكنم هر رعيتي را كه در اسلام با پيروي از امام ستمگر، كسي را اگر از جانب خدا نيست دينداري كند، اگرچه آن رعيت نسبت به اعمال خود نيكوكار و پرهزكار باشد و هر آينه درميگذرد از هر رعيتي كه در اسلام با پيروي از امام عادل از جانب خدا دينداري كند، اگرچه آن رعيت نسبت به خود ستمگر و بدكردار باشد)).18

اين روايت نيز دلالت مي‌كند بر اينكه امام بايد عادل باشد و عادل بودن امام به اندازه‌اي اهميت دارد كه رعايت آن سبب بخشيده شدن كساني ميشود كه به او اقتدا كرده‌اند و پيروي نكردن از او سبب عذاب الهي ميشود. در اين روايت، مراد از جور، معناي عام آن است كه در ذيل صحيحه بيان شد و مراد از امام در آن، ولي امر است كه رعيتي دارد. بنابراين دلالت اين روايت تام و تمام است.

3 ـ عبدالله بن ابي يعفور ميگويد:

به حضرت اباعبدالله امام صادق عرض كردم: ((من با مردم ارتباط دارم و تعجب ميكنم از آن مردمي كه از شما پيروي نميكنند و به دنبال فلان و فلان ميروند، اگرچه امين و راستگو و با وفا هستند و مردمي هستند كه بدنبال شما هستند، اما امامت و وفا و راست‌گويي آنها را ندارند.))

امام صادق(ع) راست نشست و با غضب به من نگاه كرد و فرمود: هر كس كه خدا را با پيروي از امام ستمگري كه از جناب خدا نيست دينداري كند، دين ندارد و سرزنش نيست بر كسي كه با پيروي از امام عادل از جانب خدا دينداري كند.

عرض كردم: آنها دين ندارند و بر آنها سرزنش نيست؟!!

امام فرمود: آري، آنها دين ندارند و بر دينداري آنها سرزنش نيست.

سپس فرمود: مگر قول خدا را نشنيدهاي كه فرمود: ((خداوند كارساز كساني است كه ايمان آوردهاند و آنها را از كلمات به نور ميبرد))؟19

يعني خداوند به‌واسطه پيروي آنها از هر امام عادلي كه از جانب خداست ايشان را از ظلمات گناهان به ‌نور توبه و آمرزش ميبرد و باز فرمود: ((و كساني كه كافر شدهاند، كارسازشان طغيانگران سركشند كه از نور به ظلماتشان ميبرند)).

مقصود از اين آيه اين است كه آنها نور اسلام داشتند؛ ولي چون از هر امام ستمگري كه از جانب خدا نبود پيروي كردند، به‌واسطه پيروي از او از نور اسلام به‌ظلمات كفر گراييدهاند. سپس خداوند واجب كرد كه براي هميشه در دوزخ بمانند.

((پس آنها دوزخيانند و در آن جاويدان هستند ))20

مراد از امام در اين روايت، كسي است كه ولي امر مسلمانان باشد و اينكه مردم فلان و فلان را متولي خود ميدانند، به اين معناست كه آنها را ولي امر خود ميشمارند و امام در اين روايت، همان ولي امر است كه تصريح دارد بر اينكه امامي كه از سوي خداست، بايد عادل باشد و مسأله عدالت آن‌قدر مهم است كه رعايت آن سبب بخشيده شده گناه گناه‌كاران ميشود و در مقابل، هر كسي آن را رعايت نكند، ولايت امري طاغوتياني را پذيرفته است كه آنها را از نور اسلام خارج كرده و به ظلمات و تاريكي ميكشانند و اين امر سبب جاودانه ماندن مردم در آتش جهنم ميشود. بنابراين دلالت اين روايات بر مدعي تمام است، ولي سند آن به سبب وجود عبدالعزيز العبدي در سلسله سند ضعيف است.

4 ـ و منها معتبر سدير بن حكيم از ابي جعفر(ع) نقل ميكند:

امام صادق فرمود: حضرت پيامبر(ص) فرموده است كه هيچ كس صلاحيت امامت را ندارد، مگر اينكه اين سه خصلت را داشته باشد 1ـ تقوا و ورعي كه او را از گناه و معاصي خداوند بازدارد و مانع باشد؛ 2ـ حلمي داشته باشد كه مالك غضبش باشد؛ 3ـ ولايتي نيكو داشته باشد بر كساني كه والي آنهاست و مانند والد مهرباني باشد. كليني ميگويد: در روايتي ديگر آمده است: ((تا اينكه براي رعيت همانند پدري مهربان باشد))21

در اين روايت، بيان ميشود كه كسي كه تقوا و ورع نداشته باشد، صلاحيت امام شدن را ندارد. بنابراين امام بايد عدالت و تقوايي داشته باشد كه گناه نكند و در اين روايت، امام ولي امري است كه رعيتي داشته و كساني از او پيروي ميكنند. بنابراين دلالت حديث بر اعتبار عدالت در ولي امر تام و تمام بوده و سند آن هم معتبر است.

5 ـ در اثبات الهدات از صدوق در قسمت صفات‌الشيعه آمده است كه:

حبيب سعستاني نقل ميكند كه حضرت امام محمد باقر فرمود: ((حضرت رسول اكرم(ص) فرمودند كه خداوند فرموده است: ((هر آيينه عذاب ميكنم هر رعيتي را در اسلام كه با پيروي از امام ستمگري كه از سوي خدا نيست دينداري ميكند. هرچند اين رعيت پرهيزكار و متقي باشد و ميآمرزد هر رعيتي را در اسلام كه با پيروي از ولايت امام عادلي كه از سوي خداست دينداري كند، هرچند اين رعيت در اعمالش ظالم و گنه‌كار باشد))22

اين روايت نيز با اين بيان بر اعتبار عدالت در ولي امر دلالت دارد؛ البته اين سخن در ذيل روايت حبيب ذكر شده است و استعمال لفظ رعيت و رعيت داشتن امام دليل بر اين است كه مراد از ولي امر، امام است البته اين روايت دو اشكال دارد:

اول: از حيث سند، اين روايت مرفوعه بوده و سلسله راويان بين هشام و ابن متوكل ذكر نشدهاند و همانند مرسله است و دوم : از جهت متن: صدوق در عقاب الاعمال عين اين روايت را به سند صحيح نقل كرده است، ولي عبارت آخر آن اين چنين است.

لاعفونّ عن كل رعيه في الاسلام اطاعت امامات هاديا من الله عزوجل.23

و هر آينه ميآمرزم هر رعيتي را در اسلام كه از يك امام هدايت كننده كه از جانب خدا آمده پيروي و اطاعت كند.

اين روايت بيان ميكند كه امام بايد هادي باشد و هادي بودن اقتضا دارد كه عمل امام تنها در افعال مربوط به ولايت امري خود صحيح باشد. بنابراين اشكالي ندارد كه امام بين خود و خدا در تكاليف شخصي خود عادل نبوده و گناه‌كار باشد. گفتني است اين روايت به دو صورت بيان شده است و هر دو نسخه روايت اين را ميرسانند كه عدالت تنها در خصوص اعمال ولايت معتبر است و اما مدعاي ما اعم از آن است.

6 ـ صدوق در خصال در باب ششم به سند صحيح از عمار بن مروان نقل ميكند كه:

ابا عبد الله فرمود: ((سحت (مال حرام) انواع زيادي دارد: از جمله: آنچه كه به انسان ميرسد، به خاطر اعمالي كه براي واليان ظالم انجام داد و ديگر: اجر و مزد قاضيان و فاسقان الحديث))24

و اين رويات در وسائل به سند صحيح در معاني الاخبار نيز آمده است25 و عياشي در تفسير خود از عمار بن مروان آن را نقل كرده است.

اين صحيحه دلالت دارد بر اينكه آنچه در قبال انجام كار براي واليان ظالم به انسان ميرسد، حرام است و علت حرمت اين اعمال آن است كه كارهاي رهبران ظالم حرام است و در نتيجه، عمل براي آنها و مزد اين اعمال حرام است و علت حرام بودن اعمال واليان ظالمان آن است كه ولايت آنها به خاطر ظالم بودنشان در شريعت ثابت است و ظلم مصداق گناهان كبيره است. بنابراين صحيحه دلالت ميكند بر اينكه هر كس مرتكب گناه كبيره شده و عادل نباشد، صلاحيت ولايت امري ندارد.

البته گفتني است كه روايت دلالت دارد بر اينكه ولايت كسي كه در اعمال ولايت ظالم باشد، اعتبار ندارد و دليلي نداريم بر اينكه شامل والياني شود كه گناهان ديگري نيز مرتكب شدهاند و شايد علت حرمت اين باشد كه نبايستي ولي امر به رعيتش ظلم كند و گفته شد كه مدعاي ما اعتبار عدالت به معناي اعم است و صحيحه تنها به آن مورد خاص ـ ظلم در امر ولايت ـ دلالت ميكند.

7 ـ در نامهاي كه امام علي(ع) خطاب به اهل مصر همراه مالك فرستاد، هنگامي كه او را والي آن سرزمين قرار داد چنين آمده است:

به خدا سوگند، اگر من تنها با آنان روبه‌رو شوم و آنان زمين را پر ميكردند، نه باكي داشتم و نه هراسي، و من هم بر گمراهي آنان و هم بر هدايت خودم آگاه بوده و از جانب خداوند باور دارم.

و من مشتاق هستم؛ ولي من از اين جهت اندوهگين و نااميد هستم كه زمام امور اين امت را سفيهان و فاسقان امت به دست بگيرند و در نتيجه مال خدا را دست به دست بگردانند و بندگان خدا را برده خود كنند و با صالحان بجنگند و فاسقان را ياور خود گردانند. از ميان آنان، كسي است كه حرام نوشيده و حد بر او جاري شده است و از آنان كسي است كه اسلام نياورده، مگر اينكه مال اندكي بسويش انداختند و اگر چنين چيزهايي نبود، من اين‌قدر شما را تشويق و ترغيب به مبارزه نميكردم و اگر سستي ميكرديد، شما را ملامت نميكردم و وقتي كه ابا ميكرديد و زير بار نميرفتيد، شما را رها كرده و به حال خودتان ميگذاشتم)).26

ضميرهاي غايب در روايت به اولياي شيطان، همانند معاويه بازميگرد كه با حضرت علي(ع) مخالفت ورزيده و با او بيعت نكردند و حتي با حضرت به جنگ پرداختند و حضرت علي(ع) تصريح ميكند كه به تنهايي آماده كارزار با آنان بوده و مشتاق به ديدار با خداوند است و يقين دارد كه او هدايت شده و دشمنانش گمراه هستند. و اعلان ميكند كه ناراحت و نااميد است از اينكه كار امت اسلامي به دست فاسقان و فاجران افتاده و بيت المال را مصرف ميكنند، درحالي كه صرف اموال در مصارف اسلامي را مراعات نميكنند و با صالحان در جنگ هستند و فاسقان را يار و همراه خود قرار دادهاند، و امام دليل ميآورند كه آنها در گذشته مرتكب گناهان شدهاند.

8 ـ حضرت علي(ع) در كلامي كه امام حق را توصيف ميكند27 ، ميفرمايد:

اي مردم، جايز نيست افرادي همانند معاويه، امين بر خون و احكام و ناموس و غنايم و صدقات باشند.

او در خود و دينش مورد سوء ظن است و تجربه نشان داده است كه او خيانت به امانت كرده است، سنتها را شكسته است، كتاب خدا را ترك كرده است. هم خود و هم پدرش ملعون هستند، رسول خدا او را در 10 مورد لعنت كرد و پدر و برادرش را نيز لعنت كرد.28

بنابراين سزاوار نيست كه يك بخيل والي بر ناموسي و خون و غنائم و احكام و امور مسلمانان باشد؛ زيرا در اموال مردمان طمع ميكند و نبايد والي جاهل باشد؛ زيرا با جهل خود مردم را گمراه ميكند و نبايد جفا كار و خشن باشد كه در نتيجه با جفاي خود با مردم قطع ارتباط ميكند و نبايد ترسو باشد كه در نتيجه، قومي را ميگيرد و ديگري را رها ميكند و نبايد والي رشوه‌گير باشد؛ چون حقوق مردم را پاي‌مال ميكند و نبايد والي كسي باشد كه سنت پيامبر را به تأخير انداخته و در امر آن كوتاهي كند؛ زيرا امت را نابود مي‌كند و نبايد ياغي و ستمكار باشد كه حق را پاي‌مال مي‌كند و نبايد والي فاسق باشد چون به شرع هتك حرم مي كند

اين حديث اشاره دارد به اينكه ولي بايد به معناي عامش عادل باشد. امام(ع) ابتدا تصريح دارد به اينكه جايز نيست امثال معاويه امين مردم باشند و علت را چنين بيان ميكند كه معاويه هم در خودش و هم دينش متهم بوده و ناقض سنت است. سپس ميفرمايد شما ميدانيد كه ولي امر نبايد صفات ذكر شده را داشته باشد؛ همان‌طور كه در تمام نهج‌البلاغه تصريح شده. بنابراين با توجه به مقدمه اضافه در تمام نهج‌البلاغه، شكي باقي نميماند كه مراد از عدم الابتغاء (سزاوار نبود) اين است كه فاسق صلاحيت ولايت امري مسلمانان را ندارد.

9 ـ نهج البلاغه:

سخنان را امام هنگامي ايراد فرمود كه مردم نزد او جمع شدند و از او خواستند كه از طرف آنها با عثمان صحبت كند و اشتباه‌هاي عثمان را به او بازگو كند. [تا او] رضايت مردم را بدست آورد. امام پيش عثمان آمد و به او گفت: من سفير مردم هستم و به او تذكر داد كه تو آنچه را بايد بداني مي‌داني. پس امام فرمود: از خدا بترس درباره خودت. به خدا قسم، تو كور نيستي تا اينكه تو را بينا كنند و تو جاهل نيستي تا تو را عالم كنند. راهها روشن است و علايم دين استوار است.

پس بدان كه بهترين بندگان نزد خدا، پيشوايي عادل است كه هم خود هدايت شده باشد و هم مردمان را هدايت كند. پس سنتي را كه معلوم است برپا كند و بدعتي را كه مجهول است نابود كند.

و همانا سنت‌هاي روشن نشانههايي دارند و همچنين بدعت‌ها هم ظاهر بوده و نشانههايي دارند و بدترين مردم نزد خدا پيشواي ستمكاري است كه هم خود گمراه است و هم مردم را گمراه ميكند. بنابراين او سنتهاي پذيرفته شده را ميميراند و از بين ميبرد. بدعتهاي از بين رفته و ترك شده را زنده ميكند و من از رسول اكرم (ص) شنيدم كه فرمود ((روز قيامت امام ظالم و ستمكار آورده ميشود، در حالي كه هيچ ياوري نداشته و كسي نيست براي او عذر بياورد. بنابراين در آتش جهنم افتاده ميشود و مثل سنگ آسياب دور دوزخ ميچرخد، سپس او را در قعر جهنم مياندازند و زنداني ميكنند (ر.ك: نهجالبلاغه خطبه 163).

استدلال: از جمله شروط امامت آن است كه بايد عادل باشد؛ پس امام حكم ميكند كه بدترين مردم نزد خداوند امام جائر است. از كلام پيامبر فهميده ميشود كه امام بايد عادل باشد.

البته ممكن است اشكال شود كه امام علي(ع) بيان ميدارد كه رهبر و پيشوا بايد عادل شود تا از برترين بندگان خدا شود و عدالت آن است كه اصلا مرتكب گناه كبيرهاي نشده باشد.

حضرت علي (ع) پيشوا و رهبر امت اسلامي را امر ميكند كه قبل از آموختن ادب به ديگران خود را در ظاهر و باطن اصلاح نمايد و امر دليل وجوب است. اصلاح و ادب كردن خود شامل هر امر الزامي و غيرالزامي ـ كه از جانب خدا آمده ـ ميشود و در واقع، تعبير ديگر عدالت و حتي بالاتر از عدالت است. بنابراين عدالت شرط امامت و ولايت امري است. البته گفتني است كه اين روايت نهايتا اشاره دارد براينكه امام بايد خود را در تمامي وظايف و تكاليفش عادل كند. امام در ادامه، در وصف رهبر عادل ميفرمايد: ((هدي فاقام سنة معلومة و امات بدعة مجهولة)) و در مورد امام جائر نيز ميفرمايد: ((امات سنة ماخوذة و احيا بدعة متروكة)) اين دو جمله امام اشاره دارند بر اينكه امام بايد عامل به تكاليفي باشد كه متوجه ولايت امري اوست؛ بنابراين روايت بر مورد ما اطلاق ندارد. ولي عنوان عدالت براي اثبات دعوي كافي باشد.

10 ـ حضرت علي (ع) ميفرمايد:

هر كس خود را امام و پيشواي مردم نمود، بايستي قبل از آموختن به ديگران، خود را تعليم دهد و قبل از آنكه زبانش را ادب كند، باطن و سيرتش را ادب كند و كسي كه معلم و ادب‌كننده نفس خودش است، سزاوارتر است از كسي كه معلم مردم و ادب كننده آنهاست.29

اين روايت به عدالت است.

11ـ صاحب تحف العقول روايتي از امام صادق در تفسير قسم حلال و حرام ولايت نقل ميكند كه امام فرمود:

يكي از دو قسم ولايت، ولايت واليان عدل است كه خداوند به رهبري و سرپرستي آنان بر مردم امر كرده است و همچنين است ولايت كارگزاران اين رهبران تا كساني كه كم‌ترين نوع ولايت را دارا بوده و تحت رهبري آن پيشواي عادل هستند.

قسم دوم ولايت، ولايت واليان جور و كارگزاران و واليان آنها است؛ تا كساني كه پائينترين نوع ولايت را داشته و تحت رهبري آن ظالم هستند.

اما وجه حلال از ولايت، ولايت والي عادلي است كه خداوند به شناخت او و ولايتش و كار براي آن پيشوا در امر ولايت او و واليانش و كارگزاران واليانش امر كرده است. البته در آنچه كه خدا به آن والي عادل امر كرده است بدون آنكه در آنچه خدا فرستاده، كم يا زياد و يا تحريف كند.

پس اگر رهبر و پيشوا به اين جهت عادل باشد، ولايت و رهبري و عمل براي اوست و ياري كردن و تقويت او در امر ولايت حلال بوده و كسب با او نيز حلال است. زيرا با ولايت رهبران و كارگزاران عادل، حق و عدالت احيا شده و ظلم و فساد از بين ميرود.

بنابراين چنانچه كسي براي تقويت حكومت تلاش نموده و او را در امر رهبري كمك ميكند، تلاش كرده است خدا را اطاعت كند به او نزديك شود. و اما وجه حرام ولايت، ولايت والي جائر و ولايت واليان اوست؛ يعني رئيس آنها و پيروان او تا پائين‌ترين كسي كه ولايت دارد عمل براي آنها و كسب با آنها در امر ولايتشان حرام بوده و هر كسي كاري با آنها بكند، چه كم باشد و چه زياد عذاب ميشود؛ زيرا هر كاري به خاطر كمك به آنها گناه بزرگي است. براي آنكه در ولايت والي جائر، زير پا گذاشتن حق، زنده كردن باطل، اظهار ظلم و جور و فساد و باطل كردن كتاب و قتل پيامبران و مؤمنان و نابود كردن مساجد و عوض نمودن سنت خدا و شرايع او است و براي همين كار، با آنها و ياري كردنشان و كسب با آنها در غير موارد ضروري مثل حفظ خون و ... حرام است)) 30.

اين روايت نيز اشاره دارد بر اينكه بايد ولي امر عادل بوده و ولايت فاسق جائر مشروعيت ندارد. و اين عدالت مطلق است. از آن جهت كه ولي امر هم بايد هم تكاليف شخصي ـ به عنوان يكي از افراد مردم ـ و هم تكاليفي را كه به خاطر ولايت امريش متوجه اوست انجام دهد.

دلالت اين روايت بر مدعاي ما تام و تمام است. اما سند آن مشكل دارد و همانند ساير روايات تحف مرسله است. هرچند متن اين روايت به گونهاي است كه تنها از معصوم صادر ميشود.

12ـ كليني در صحيح از هشام بن سالم حفصي و ابن بختري از اباعبدالله(ع) نقل مي‌كند كه از حضرت پرسيده شد: امام چگونه شناخته ميشود؟

امام فرمود:

((با وصيت ظاهري و فضيلت، همانا هيچ‌كس نميتواند نسبت به امام در مورد دهان، شكم، و عورت طعنهاي بزند و به امام بگويد كه او دروغ‌گوست مال مردم را ميخورد و مانند اينها))31

بيان دلالت:

عبارت امام كه فرمود ((ان الامام لايستطيع احد الي آخر)) تعبير ديگري بر لزوم عادل بودن امام است؛ بنابراين هيچ‌كس نميتواند به او طعنه زده و بگويد امام گناه كرده است. بنابراين از اين عبارت امام استنباط ميشود كه رهبر و پيشوا بايد عادل باشد.

البته با تأمل درمييابيم كه روايات به موضوع كلام ما ربطي ندارد؛ چون موضوع بحث ما ولي غير معصوم است كه در زمان غيبت، متولي اداره امور مردم است؛ ولي بحث صحيحه به معصوم(ع) اختصاص دارد و مراد از آن وصيت ظاهري كه وسيله براي شناخت امام معصوم است، وصيتي است كه امام سابق براي امام بعدي كرده است و امام بعدي وصي امام قبل از خود است. خلاصه كلام آنكه اخبار فراواني كه از حيث سند معتبر هستند، بر اين دلالت مي‌كنند ولي امر بايد عادل باشد، هم نسبت به تكاليف شخصي، از آن جهت كه يكي از افراد جامعه است و هم نسبت به تكاليفي كه متوجه او است، از آن جهت كه ولي امر امت است.

------------------

پي نوشت:

1 ـ الدراسات، فصل دوم، باب چهارم، ج اول، ص 289 و 275.

2 ـ بقره، 124.

3 ـ مفردات، راغب اصفهاني و (آميّن بيت الحرام) بر همين معنا به كار ميرود.

3 ـ توبه / 12.

4 ـ اسراء / 2 ـ 71

قصص : 41 ـ 40 ـ 39

4 . توبه/ 12

5 ـ قصص / 41، 40،‌ 39.

6 ـ انبياء: 3 ـ 71.

7 ـ فرقان / 74.

8 ـ اصول كافي، ج اول، ص 174.

9 ـ اختصاصي، ص 23.

10 ـ اصول كافي، ج 2، ص 21.

11 ـ بقره،‌ 229.

12 ـ الكافي، ج 5، ص 108، ج 62، باب عمل السلطان من ابواب الشيعه.

13 ـ بقره / 216.

14 ـ الكافي، ج 6، ص 7 ـ 406، باب تحريم الخمر في الكتاب ج دوم.

15 ـ كهف / 28

16 ـ شعراء 2 ـ 151

17 ـ اصول كافي، ج اول، ص 375، باب من دان الله بغير امام، ج 2.

18 اصول كافي، ج اول، ص 376، باب من دان الله بغير امام من الله ج 4.

19 ـ بقره / 275.

20 ـ الكافي، ج اول، ص 375، باب من دان الله بغير امام من الله ج 3.

21 ـ الكافي، ج اول، ص 407، باب ملورجب علي الرعيه من حق الامام ج 8

22 ـ اثبات الهداه،‌ ج اول، فصل 9، ص 123.

23 ـ عقال الاعمال، ص 246، ((عقاب من اطاع امام جابر اليسن من الله))

24 ـ خصال، ص 30 ـ 639.

25 ـ الوسائل، باب 5، يكتب به ح 12

26 ـ نهج البلاغه نامه 62، ص 452.

27 ـ اين كلام قبل از ايام شهادت حضرت در ضمن يك خطبه طولاني ايراد شده است و قبل از آن، مقداري اضافه است كه بيان ميشود.

28 ـ حمام، نهج البلاغه، ص 508، خ 61.

29 . نهجالبلاغه، حكمت 70.

30 الوسائل، باب 2، مما يكتسب به، ح 1.

31 . الكافي، ج اول، ص 284.